

ما چون سیب نیم خورده
 که از دندان گرازی به جای مانده است
 تا آخرین نفس
 زخم نبودن آن نیم دیگر را در جان خود داریم
 کجائید دوستان من
 که در زیر پلکهای من مردید، کجائید؟
 من دست بر سایه های خورشید میگذارم
 در طول عمر گردش زمین را گزیه میکنم
 او، در سال آیتدال
 با یاره سنگی به کف
 به سنگساز رویای زیبای خود رفتیم
 چه اندوهی
 نه ماهتاب خود را ورق میزند
 و نه پرنده، پرهای خود را
 این منم که خود را مرور میکنم
 او،
 در هر فراز
 از اعتماد ما بالی چیده میشود
 با این همه اما
 نه آسمان سقوط میکند،
 و نه زمین
 زیرا راه
 هیچگاه ویران نبوده و نیست
 این رهنماست که ویران است.

کمال رفعت صفایی

هم میهنان
 ایرانیان آزاده خارج کشور،
 احزاب و گروههای سیاسی

با کمال تأثر و قلبی آکنده از درد اعلام میدارم که همسر و شریک زندگی، یار دوران سخت و پر ملال،
 محترم بابایی، در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۵ به زندگی خویش پایان داد. او که در تمامی دردها و مصائب
 یار و همراه من بود، مرا در غم و مصیبت نبود خویش تنها گذاشت و رفت.
 محترم در سال ۱۳۴۶ در خانواده ای زحمتکش دیده به جهان گشود. بدلیل جو سیاسی در خانواده از همان
 اوان کودکی با مسائل سیاسی آشنا شد. ذهن جستجوگر او همواره در تب و تاب کشف و شناخت مسائل
 پیرامون خود بود.

در سال ۵۶ برادر بزرگترش توسط ساواک شاه دستگیر و زندانی شد. همزمان با انقلاب بهمن تمامی
 اعضای خانواده محترم بطور تمام وقت و حرفه ای در رابطه با سازمان مجاهدین به فعالیت می پردازند،
 و خانه پدری محترم در اندیمشک در حکم ستاد مجاهدین عمل میکرد. بنحوی که رژیم در سال ۵۹ اقدام
 به کارگذاری یک بمب صوتی در مغازه پدر محترم کرد. همزمان با ۲۰ خرداد ۶۰ و شروع مبارزه مسلحانه،
 خانواده محترم نیز وارد بعد جدیدی از رویارویی با رژیم خمینی میشوند. در ۶ مهر سال ۶۰ برادرش
 داوود بابایی، دانشجوی دانشکده اهواز، پس از تحمل شکنجه های طاقت فرسا اعدام میشود و در سال ۶۱
 افتخار بابایی خواهر بزرگتر محترم پس از دستگیری توسط پاسداران در شهر اهواز با کشیدن نارنجک
 شهید شده و پنج تن از پاسداران را نیز به هلاکت میرساند و بعداز ظهر همان روز ناصر حافظی همسر
 افتخار در نقطه ای دیگر از اهواز در درگیری با پاسداران به شهادت میرسد.

در سال ۶۱ محترم در حالیکه بیشتر از ۱۴ سال نداشت همراه با خواهر دیگرش دستگیر شده، ابتدا به زندان یونسکو دزفول و متعاقباً به زندان اوین منتقل میشود. پس از تحمل ۴ سال زندان در سال ۶۵ آزاد میگردد. او که جز آزادی خلق و تحقق عدالت عشق دیگری نداشت، پس آزادی از زندان مجدداً با سازمان مجاهدین تماس برقرار میکند و پس از چند ماهی به عراق اعزام میشود. در حالیکه کوله باری از امید و عشق بر دوش خود داشت.

گذر از دنیای محترم گذر از آتش و الماس و شقایق اندوه است، زمانی چون تندر می غریب و به مانند شعله آتش در باد می رقصید. دل شیر داشت، در صحنه تیرد یا پاسداران چون ماده پلنگی می غریب. صادق بود و صمیمی. به آنچه میگفت یا تمام وجود باور داشت و به آن عمل میکرد. او با اعتقاد به ارمان آزادی و عدالت اجتماعی زندگی میکرد و با صمیمیت و شور و شوق فراوان پس از آزادی از زندان مجدداً به مجاهدین پیوست.

او که با عشق به آزادی و رهایی انسانها یا به عرصه مبارزه گذاشته بود، از خودکامگی و فریب منزجر بود و به همین علت زمانی که شعاعها و وعده ها را سراب و فریب دید، دیگر تاب تحمل ماندن را نیاورد. ولی این بار بزرگترین خود پرست زمانه قصد شوم دیگری در سر داشت. او بر آن بود که نگذارد کسی براحتی از آن حصار نفرین شده خارج شود. در همین رابطه محترم به خیمه شب بازی جدید موسوم به انقلاب ایدئولوژیک که پشت بند آن طلاقهای اجباری بود، نه گفت. همواره میگفت که رابطه و تاثیر این قبیل طلاقهای اجباری را با پیشرفت انقلاب نمی فهمد و تا وقتی که مسئله برایش روشن نشود، به آن تن نخواهد داد. آن زمانیکه فکر کردن راجع به عشق و خانواده ممنوع بود، و در آن بازار ریاکاری و سالوس که هر کسی میکوشید از دیگری بهتر جلوه کند، دست بر قضا محترم باردار شد. دیگر گناهی بالاتر از این امکان پذیر نبود و می باید که شخص - خاطمی، مطرود، منزوی و له می شد. چه روزها و لحظاتی که از ترس نگاههای تحقیر آمیز و گوشه و کنایه های مدعیان آزادی و مروجان عشق در گوشه ای مخفی میشد، در حالیکه ده روز بیشتر به وضع حمل او نمانده بود، او را یزوز به نشست های انقلاب ایدئولوژیک بردند. هفت روز بعد از تولد دخترمان مارال، مرا به بهانه یکی دو ساعت صحبت و قول بازگشت سریع، از پیش محترم بردند. خودش بعداً تعریف میکرد که وقتی روز بعد سراغ مرا می گیرد، گفته بودند که: جایی رفته که دیگر نمیتوانی او را ببینی، حکم او اعدام است و تو باید فکرش را از سرت بیرون کنی. میگفت: هر روز با صدای تیراندازی که از میدان تیر قرارگاه می آمد، بیدار میشدم و با خود میگفتم بالاخره اعدامش کردند. و تکرار میکرد:

دوستان من

که چشمهایتان شبیه چشمهای مادرم بود
و با دو برگ ریحان سوخته به خاکتان سپردیم
من نیز می میرم، اما
هرگز به قانون بت در برابر بت گردن نمی نهم.

در این دوران سخت، محترم چون شمع می سوخت و آب میشد. او که از زندان دشمن سرفراز بیرون آمده بود. زندان دوست نماها و شکنجه های روحی اشان او را از درون میخورد. او از درون شکست ولی صدای شکستن او را کسی نشنید.
باد می وزد
خود را سرور کن

جز پوستواره ای که سایه بان لحظه های دگرذیسی است
از ارمان مشترک چه مانده است؟

بعد از ۲۴ روز اجازه ملاقات داده شد و محترم همراه مارال به زندان ینگالستان برای ملاقات آمدند. چقدر کوچک شده بود و دردمند.

بعد از آنجا ما را به زندان دیگری موسوم به H بردند. در جریان انتقال ما بدلیل ایستادن طولانی در محوطه زندان، در هوای سرد برای بازرسی، محترم که از زندان جمهوری اسلامی ناراحتی کلیه پیدا کرده بود، مجدداً دچار درد شدید کلیه شد و مدت ۱۰ روز بستری بود و از دکتر و دارو خبری نبود. پس از بهبودی محترم طی نامه ای که به رهبر خاص الخاص نوشتم، ضمن اعتراض به شرایط غیر انسانی حاکم بر زندان و نامشخص بودن وضعیتمان اعلام اعتصاب غذا کردم، که ۲۱ روز طول کشید. مدعیان دروغین حقوق بشر، آزادی و کرامت انسان که از فرط اشتغال به امر آزادی خلق و پیروزی انقلاب، تب نوبه گرفته اند، در جواب پیگیری محترم گفته بودند که ما گوشمان به این حرفها بدهکار نیست، هر وقت مرد، خبر کن تا پیاییم جنازه اش را ببریم. من که در اثر اعتصاب غذا ضعیف و زمینگیر شده بودم، حواریون راهنما فرصت خوبی گیر آورده بودند که به محترم رنجور و نحیف که اینک یک تنه در میدان بود، بتازند.

یکبار هنگام نیمه شب، رئیس زندان به سراغ من آمد که "راهنما" ترا احضار کرده است. گفتم: مرا با او کاری نیست. جواب داد که اجبار است. اگر نیایی، می بریمت. وقتی وارد اطاق او شدم، در میان قراولان حاضر در آنجا مهدی ابریشمچی و جابرزاده را دیدم. صحبتهای او تا صبح طول کشید. راهنما نشریه فدایی را نشانم داد و گفت: ببین چه نوشته اند. گفته اند که شما در زندان هستید. جواب دادم: مگر نیستیم؟! که حواریون بر آشفتند. در حالیکه خود راهنما نیز فراموش کرده بود که در ابتدای صحبت یاد آور شده بود که یکی دو ساعت پیش حکم آزادی ما را صادر کرده است. آری تا بوده، چنین بوده. زمانیکه می خواستند ما را به هر زندانی ببرند، می گفتند: راهنما در جریان نیست، و ما حواریون به او گفته ایم در این چریانات خودش را وارد نکنند. ولی زمانیکه اوضاع بر پاشنه دیگری می چرخید، راهنما می گفت که او دستور آزادی ما را صادر کرده است.

باری در آن نشست هشت ساعته او خطی مستقیم کشید و گفت: اینطرف خط ما هستیم و طرف دیگر خمینی. این وسط هیچ چیز دیگری نیست، هر که از ما دور شود، به خمینی نزدیک می شود و بالعکس. گفتم: یعنی میگویی هر کسی که با ما نیست، بر ماست؟ جواب داد: این منطق انقلاب است... نشریه فدایی در خط خمینی است و تو باید موضع بگیری و اگر از اینکار ایا کنی، تو هم در خط خمینی هستی و تکلیف ما با خمینی معلوم است. و ادامه داد: بچه ها حال خودشان را نمی فهمند و اگر دستشان را باز بگذاریم از هیچ کاری پروا ندارند، چون به خون کوفی ها (منظور افراد جدا شده از سازمان) تشنه اند. ولی من تا بحال جلوی آنها را گرفته ام و نگذاشته ام سه چیز در مورد شما عملی شود: او لا تا بحال مانع اعدامتان شده ام. ثانیاً نگذاشته ام شما را با پاسداران در یک سلول بیندازند و ثالثاً اعضای یک خانواده را از هم جدا نکرده ام. (منظور نگهداری تمامی اعضای یک خانواده در یک سلول است). ولی اگر نخواهی موضع بگیری، من خودم را کنار می کشم و بچه ها بایستی خودشان تکلیف ترا تعیین کنند. به زبان دیگر میگفت که اگر همکاری نکنی حکم اعدام را که از قبل صادر شده، عملی میکنیم. نتیجه این بحثها نامه ای بود که از ما گرفتند و آنرا در کتابی موسوم به پاسخ به یاره های ساواک اخوندی... چاپ کردند. در حالیکه سطر سطر آن نامه ها را خود راهنما دیکته میکرد و من می نوشتم. در همان هنگام به او نیز می گفتم که من اعتقادی به محتوای این نامه ها ندارم. شما مرا نیمه شب از زندان بیرون کشیده اید و می گوئید بنویسم که در زندان نبوده ام و بگویم که این حرفها شایعه اضداد است، فقط و فقط به امید آزادی است که دست به اینکار می زتم. بعد از آن به اصطلاح آزاد شدیم و ما را به بغداد، ساختمان جلالزاده انتقال دادند.

در این مدت محترم از درون شکسته و خرد شده بود. می گفت: پس از سالها فعالیت به تلخی در یافته ام که راهی که می پنداشتم در خدمت مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و تحقق آرمانهای عدالت خواهانه است. حاصلی جز تولد خمینی دیگری نداشته است. و این مولود جدید بلعیدن انسانها را از اطرافیان خود آغاز کرده است. نور امید و حیات از وجود پاک و پر طراوت محترم رخت بر بسته بود. از زندان فقط جسم محترم بیرون آمد و جان و روانش بر جای ماند. از این نقطه بعد طوفان ناملايمات روحی و عصی در پیکر نحیفش وزیدن آغازید.

در طول دوران اقامت در بغداد، یکبار با مهدی ابریشمچی در باره وضعیت نگران کننده محترم صحبت کردم و از او خواستم که اگر مرا نمیخواهید آزاد کنید، حداقل تنها او را با مارال بگذارید برود. او در جواب گفت: با توجه به وضعیت روحی اش اصلاً نمی شود. گفتم: پس من نیز بیشتر از این نمی توانم صبر کنم. چند روز بعد او مرا خواست و گفت: بپایید درخواست بنویسید که تا شش ماه می خواهید در ارتش آزادیبخش و قرارگاه کار کنید، تا بعد از آن به خارج اعزام شوید. پس از نوشتن اوراق مربوط به درخواست کار، او مجدداً ما را صدا کرد و گفت: راهنما نامه ها را دیده و گفته نیازی به کار شش ماهه نیست و ترتیب اعزامتان را بدهیم. تازه فهمیدم که گرفتن این کاغذ ها نه واقعاً بخاطر کار در قرارگاه، بلکه بخاطر این بوده که اگر ما پایمان به خارج رسید و خواستیم اقدامی بر علیه سازمان بکنیم، بگویند: ببینید ما خودمان اینها را اخراج کردیم، در حالیکه اینها تقاضای کار داشتند. بخاطر شرایط جاد روحی محترم از سازمان درخواست تماس با خانواده ام را کردم تا با کمک گرفتن از آنها آسایش و راحتی بیشتری را برای محترم فراهم کنم. ولی آنها قبول نکرده و خودشان امکاناتی را در اختیار ما قرار دادند. که این نه از موضعی انساندوستانه و درک شرایط وخیم محترم، بلکه بخاطر سند سازیهای آتی و باصطلاح سوزندان ما بود. که در ادامه این ماجرا اوراق دیگری از ما گرفتند مبنی بر اینکه ما در آپارتمان اختصاصی سکونت داشته و ماشین شخصی در اختیارمان بود و ماهی هزار دینار عراقی (معادل ۳۳ دلار) و جیره غذایی اضافه بر جیره عادی رزمندگان دریافت می کردیم. این قبیل سند سازی و مدرک گرفتن را سازمان بعنوان پشتوانه ای در مقابل اعتراضات و افشاگریهای احتمالی افراد بکار می گرفت.

آری، در واقع زمانیکه يك سازمان یا حزب انقلابی در فرآیند دگردیسی خود به يك سکت مذهبی و يك تشکیلات مافیایی تبدیل می شود، می بایست در همه زمینه ها و در تمامی موارد، مناسبات و سیستمهای خاص خود را بوجود بیاورد. بی توجه به اینکه در این مسیر چه آسیبهای جبران ناپذیری بر روح و روان و بر جسم و جان افرادی وارد آمده است، که زمانی تمامی اعمال و ارزوهایشان در سازمان و راهنما گره خورده بود.

بالاخره در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۷۱ به ما اجازه خروج از عراق داده شد. تصور می کردیم که از این ببعد خودمان برای خودمان تصمیم می گیریم و عمل می کنیم. ساده دلانه باور کرده بودیم که از میان دو سنگ آسیاب رها شده ایم، دو سنگ آسیابی که بر یک محور می چرخند. انسان و انسانیت در پیشگاه هردو بیک اندازه بی ارزش و مردود است و تفاوت آنها فقط در اشکال، شیوه ها و تاکتیکها است. و در تمامی این سالیان دور و دراز و پردرد، ما همچون دانه های گندم، میان این دو سنگ خرد و له شدیم. آری، با خروج از عراق نه تنها رویاهای ما عملی نشد، بلکه به تلخی دریافتیم: زهری که توسط راهنما و همراهانش بر روح و روان ما تزریق شده، تازه شروع به عمل و تاثیر گذاری کرده است.

در تمام این مدت محترم مریض و اکثراً بستری بود. شبها کابوس مجاهدین را می دید و تا صبح تنش می لرزید و هذیان میگفت. در طول این مدت داروهای بسیاری را که روانپزشکان مختلف برایش تجویز میکردند، مصرف کرد. ولی تاکنون در دنیا دارویی یافت نشده که بتواند مرهمی بر زخم ناشی از خنجر دوست بگذارد.

محترم غنچه ای بود که به دست ناپاک دوست نماها از شاخه اعتماد بر چیده شد و پژمرد. محترم بهاران را برای همیشه سرسبز می خواست، آفتاب را برای همه درخشان و زندگی را برای همه زیبا و شیرین. هرچند که در عمر کوتاه خویش کمتر از زیباییهای زندگی بهره برد. همیشه به دیگران کمک میکرد، در حالیکه خود بیش از هر کسی محتاج کمک بود.

دختری بود جوان و بدور از رنگ و غبار و متأثر از یک زندگی بسته تشکیلاتی. در نظر او زندگی و مبارزه همانقدر طبیعی بود که زمستان و بهار.

محترم تازه گلی بود عاشق بهار، ولی افسوس که خود در بهاران خشکید. ولی یاد او، خاطره او، قلب پرمحبت او، نفرت او از ظلم و بیعدالتی، تنفر او از فریبکاران و دزدان عشق و عاطفه همیشه با ماست. زندگی کوتاه و پردرد و رنج محترم، همراه با پایان غم انگیز آن هر وجدان بیداری را به تأمل وامیدارد. صحبت از محترم نه صرفاً بخاطر فرد او، بلکه بیان دردها و رنجهای نسلی است که با شور و عشق به میدان مبارزه آمد. نسلی که در بهمن ۵۷ از فراز قلعه دماوند و البرز پائ و پر کشید، چه کوره راهها را که در نوردید، انبوه دردها و فراقها را به جان خرید. نسلی که هیچ چیز را برای خود نخواست و آرزویی جز بیروزی و آسایش خلق نداشت.

نبود محترم هر چند دردناک و سخت است، ولی پیام زندگی به همراه دارد. بخصوص برای یارانی که آنها نیز دردی مشترک دارند، کسانی که چون محترم از یک شمشیر زخم خورده اند.

پیام اینست که: نگذاریم محترم دیگری پرپر شود. بیایید دستهای یکدیگر را بگرمی بفشاریم؛ دردهایمان را با یکدیگر قسمت کنیم؛ اجازه ندهیم که هر کس در تنهایی خودش درد بکشد. هر چند که اعتماد ما بتاراج رفته، ولی اصل اعتماد و صداقت، پایدار و جاودانه است. به دیگران اعتماد کنیم تا آنها نیز متقابلاً به ما اعتماد کنند؛ با اتحاد، یاری و همدلی با یکدیگر، درد غربت و تنهایی را سبکتر کنیم؛ بر زخمهای همدیگر مرهم بگذاریم؛ و بدانیم که زندگی زیباست و تنها اهریمنان در مرگ انسانها می خندند.

صدای تو چون بهار
در نوازش روز جاریست
هنوز کلامت
چون عروسان تازه به باغ
پیوسته است
هنوز آسمان دل من
در چهره مصور تو پیداست

تو از بهار
با بهار گذشتی
و آمدن سحرگاه برکه های غریب
پس از گذشت تو با مهربانی آفتاب
از مهربانی چشم تو سخن ما داشت
.....

تو مثل لطف گذشتی
تا ما در دیدگان تو راه یابیم
گل بر کاکل یادت بیارایم
ای شعله بلند عاشقان
ای بهار صلابت دیرین
شرمتاب جاری بر لبان توام
تو در معاشرت آنها
از بهار گذشتی

هنوز خاطره ات در گلدان خانه مانده است.

کریم حقی

فریاد کمک از زندانهای رجوی در عراق

علی اصغر حاج سید جوادی

متأسفانه سازمانها و گروههای مخالف جمهوری اسلامی در خارج در کنار بسیاری از غفلت‌ها؛ سرنویشت صدها نفر از هموطنان و خانواده‌های ایرانی را هم که از سازمان مجاهدین و شیوه‌های قرون وسطایی رهبری آن جدا شده‌اند بدست فراموشی سپرده‌اند. واقعیت اینست که صدها نفر از جوانهای ایرانی که روزگاری همه توان و امید هستی خود را وقف سازمان مجاهدین کرده بودند در مراحل مختلف شکست رهبری و آگاه شدن نسبت به نیرنگ‌های گوناگون رجوی از سازمان کناره گرفتند. آنهایی که بخت ماندن در کشورهای مقرر پناهندگی خود را داشتند پس از رها شدن از قیدوبندهای سازمانی بدنبال زندگی رفتند اما آنهایی که بدنبال سراب به عراق کشانده شدند و مجال خروج از آن جهنم دروغ و شقاوت و استبداد را نیافتند نتوانستند آزادانه گریبان خود را از چنبره سازمانی و شبکه‌های ترور و جاسوسی آن خلاص کنند و باین جهت هر فردی از اعضای سازمان که به قول خودشان در زمینه شیوه رهبری رجوی در مراحل مختلف آن «مسئله دارشد» راهی نداشت جز اقامت در اردوگاهی که در حقیقت زندان سازمان است. اکنون جمعی از این جوانان که همه اوراق هویت آنها از سوی سازمان ضبط شده است در این زندانها بسر میبرند؛ حتی به قرار اطلاع موثق برخی از این

بقیه در صفحه ۲

«تهاجم فرهنگی غرب» یا مقاومت فرهنگی ایران در برابر آخوندها

سیاست به اصطلاح «میانه رو» و «واقع بین» هاشمی رفسنجانی، این روزها با تهاجم جناح تندروی رژیم اسلامی، خنثی و بی اثر شده است.

این بار جناح تندرو به رهبری احمد خمینی، مهدی کروبی، محتشمی و غیره با سلاح مقابله علیه «تهاجم فرهنگی غرب» به میدان آمده است.

این جناح با به دست گرفتن پرتیراژترین روزنامه، کنونی حکومت اسلامی یعنی کیهان، با بسیج نیروهای حزب الهی درسپاه، بسیج مستضعفین و بنیاد شهید و با بهره برداری از تزلزل و بی ارادگی ولی فقیه اخیرا مجددا فعال شده و راه را بر سیاست جناح میانه روبه رهبری هاشمی رفسنجانی سد کرده است.

بقیه در صفحه ۷

بخشی در راستای
شکل گیری جنبش
سیاسی-فرهنگی چپ
نو
بدون آزادی و حکومت قانون
مردم ایران نمی توانند خود را
در مسیر تمدن و ترقی جهان
کنونی قرار دهند.

در جهانی که هر روز گام تاریخی نوینی بسوی صلح و آزادی برداشته می شود، میهن دیکتاتورزده، ما ایران همچنان تشنه آزادی و تشنه همه دستاوردها و حقوق انسانی و اجتماعی معینی است که هم اکنون اکثریت ملل جهان بدان دست یافته اند.

بدون آزادی و حکومت قانون مردم ایران نمی توانند خود را در مسیر تمدن و ترقی جهان کنونی قرار دهند. بدون دموکراسی و استقرار حکومت قانون و متعهد به منشور جهانی حقوق بشر، ثروت های بیکران ملت ما و انرژی عظیم مردم

بقیه در صفحه ۸

* ریشه های جنگ داخلی در یوگسلاوی

* مارکس و مساوات

* «کاريسماتيك»

* در زندانهای مجاهدین چه میگذرد؟

* ملیت گرایی

زندانی ها بخاطر موقعیت حساس سازمانی و بستگی های نسبی و سببی با رجوی و شرکای او نظیر ابریشمچی و عضدانلو در زندانهای مجرد نگاهداری می شوند؛ در قسمتی از محوطه زندان ها یابه قول رجوی «مهمانسرای ارتش آزادی بخش» کلبه های کوچکی به عنوان زندان مجرد ساخته اند.

افراد و خانواده هائی که سر از دنباله روی رهبری رجوی باز زده اند در این زندانها گذشته از تحمل فشار روحی و کمبودهای غذایی و بهداشتی در صورت اعتراض یا اصرار برای آزادی و خروج از عراق مورد ضرب و شتم قرار میگیرند.

افراد و خانواده هائی که سر از دنباله روی رهبری رجوی باز زده اند در این زندانها گذشته از تحمل فشار روحی و کمبودهای غذایی و بهداشتی در صورت اعتراض یا اصرار برای آزادی و خروج از عراق مورد ضرب و شتم قرار میگیرند و اکنون کسانی که با داشتن پناهندگی سیاسی و استفاده از فرصت های خاص موفق به خروج از این زندان ها شده اند خبر از اعدام و سربزه نیست کردن عده ای از ناراضیان زندانی سازمان مجاهدین میدهند. پس از افشاشدن مسئله وجود زندان سازمان مجاهدین در عراق و انتشار آن در خارج سازمان، گروهی از زندانی ها را که در حدود پانصد نفر گفته شده است به عراق تحویل میدهند و دولت عراق هم این افراد را در اردوگاه رمادیه که ظاهرا زیر نظر کمیساریای پناهندگی سازمان ملل است مستقر می کند، ولی این اردوگاه هم عملا زیر نظر سازمان امنیت عراق و سازمان مجاهدین که همکاری نزدیک با هم دارند قرار دارد و شرایط فشار جسمی و روحی و مخصوصا ایجاد مزاحمت های دائمی برای زنان مجرد بوسیله سربازان و مأمورین عراقی و کمبود غذا و پوشاک و آب آشامیدنی بسیار دردناک است. پس از همکاری خیانتکارانه سازمان مجاهدین در کشتار کردها هنگام فرار آنها از برابر سربازان عراقی و پس از وضع مقررات تازه عقیدتی بوسیله رجوی در

زمینه جدائی جمعی همه مردان و زنان متاهل عضو سازمان و اجرای «حکم سه طلاقه» سراسری تعداد افرادی که باقی مانده اعتقاد خود را نیز از دست داده اند روز به روز بیشتر می شود و اکنون چه در داخل سازمان و چه در زندانها جوی از وحشت و نفرت فضای زندگی جوانان را فرا گرفته است.

این جوانها اکنون که ایمان خود را در راه نیرنگ های گوناگون رجوی از دست داده اند هدفی جز نجات از آن حصار و رهائی از زندان ندارند. رهبری سازمان مجاهدین و دولت فاشیستی صدام نه فقط گامی در راه خروج این افراد از خاک عراق برنمیدارند بلکه با همکاری و همدستی خود همه راهها را بروی آنها بسته اند.

۱۴ آبانماه ۱۳۷۰

در زندانهای مجاهدین چه می گذرد؟

من شروین صمیمی فرد-خاوری بمدت ۷ ماه در زندانهای مختلف مجاهدین زندانی بوده و به غیر بشری ترین شیوه مورد اذیت و شکنجه واقع شده ام (جسمی و روحی) و حال که امکان زندگی و انتخاب آزادانه را دارم یعنی در سایه قوانین و قلبهای آزاداندیش می توانم به امید و حیات فکر کنم و یا از آن بهره ببرم، اما می بینم هنوز کسانی هستند که در آنجا از این واقعیت زیبا و دوست داشتنی محرومند، مرا وادار می کند که از جانب آنان دست نیاز و یاری به سمت شما دراز کنم و از صمیم قلب بخواهم که در بهای سلولها را باز کنید تا پرندگان بتوانند پرواز کنند. در غیر اینصورت مطمئن باشید آنان زنده نخواهند ماند و یا اگر هم زنده بمانند زیر فشار و شکنجه نرمال و سالم نخواهند بود.

و اگر چنین اتفاقی پیش آید آیا شما و قلبهای بشر دوست آرامش خواهند داشت؟ در این زمینه که شما متقبل اقدامات بشردوستانه می شوید من آمادگی همکاری با شما را دارم.

در زیر اسامی تعدادی چند که من از زندانی بودنشان در زندانهای مجاهدین

مطمئن هستم، را برایتان می نویسم
۱- کریم حقی (پناهنده فرانسه)، همسر و فرزند خردسال کریم حقی.
۲- فرشته مجد (پناهنده فرانسه).
۳- علیرضا توده شوشتری (همسر فرشته مجد) علیرضا پناهنده آلمان می باشد.
۴- آرش توده شوشتری، فرزند علیرضا توده شوشتری، آرش شدیداً بیمار است. وی حدود ۷ سال سن دارد.
۵- مریم محمدی و فرزند ۱۰ ساله اش رضا.
۶- سید حسین موسوی و همسر و فرزند خردسالشان.
۷- صادق رحمتی ماسوله (احتمالاً وی پناهنده فرانسه است).
۸- نوروز علی رضوانی.

من شروین صمیمی فرد-خاوری، پناهنده فرانسه، مدت ۳ ماه در شهر اردوگاهی عراق (رمادیه) بوده ام و خود از نزدیک شاهد مشکلات فراوان و تهدیدات امنیتی-جانی بوده ام.

حال با احترام و تعظیم به قوانین بشری و انسانهای بشر دوست از شما تقاضای عاجل رسیدگی کمک سریع به انسانهایی دارم که حیاتشان در خطر می باشد و از سرزمین بی ثبات و غم گرفته چشم امید به شما و اقدامتان دوخته اند.

بنابراین مجدداً و با تعظیم در مقابل حقوق بشر تقاضای رسیدگی سریع و خروج پناهندگان ایرانی از این کشور را دارم. برای اینکه بطور واقعی این تقاضا را کرده باشم و از مساعدت شما کمک بگیرم مواردی چند از این تهدیدات جانی و مشکلات و وضعیت ویژه زنان مجرد را برایتان بیان می کنم:

«تهدیدات امنیتی-جانی»

- یکی از پناهندگان ایرانی اخیراً در شهری به نام سلیمانیه ترور شدند. نام کوچک وی سعید می باشد.

- پاسداران و شکنجه گران و سربازجویان رژیم آزادانه به شهر و کمپ رمادیه رفت و آمد می کنند. این افراد توسط کسانی که سابقاً در زندانهای رژیم ایران زندانی بوده اند شناخته شده اند که UN عراق در جریان این موضوع می باشد.

- تعدادی از پناهندگان که پناهنده سیاسی می باشند توسط هواداران سازمان مجاهدین تهدید به قتل شده اند که یکی از این تهدید کنندگان به UN بغداد معرفی شد. در

- کمپ پناهندگی فاقد امکانات زیستی در حداقلها می باشد.

«فشارهای دولت عراق بر پناهندگان»

- دولت عراق همکاری کامل با مجاهدین در تهدید و دستگیر نمودن افراد خارج شده از مجاهدین دارد. (چند مورد تحویل پناهندگان توسط مجاهدین در بغداد به مأمورین امنیتی عراق یعنی مخابرات وجود داشته است.)

- دولت عراق اجازه خروج (ویزای خروج) حتی به افرادی که دارای پاسپورت و مدارک پناهندگی می باشند را نمی دهد.

- مأمورین عراقی به بهانه های بیمورد اقدام به کتک زدن پناهندگان سیاسی ایرانی میکنند.

- دولت عراق اجازه رفت و آمد در خارج از شهر رمادیه را به هیچکس نمی دهد حتی در مواقع اورژانس و پزشکی.

- بعلت فشارها و مشکلات فراوان پناهندگان به دفعات اقدام به فرار می کنند، فرارهای با ریسک جانی (اخیرا خانواده ای قصد فرار از مرز عربستان را داشتند، زیرا دولت اردن که با عراق هم مرز می باشد فراریان پناهنده سیاسی ایرانی از عراق را مجددا تحویل دولت عراق می دهد، این خانواده در خاک عراق مورد اصابت گلوله نظامیان عراقی قرار گرفتند و حتی قاضی شهر در آن محل از این خانواده مجروح شده، خواسته بود که شکایت شان را پس بگیرند و اگر نه مورد اذیت و زندانی شدن واقع خواهند شد. ونیزیک پناهنده سیاسی هنگام فرار کشته شد.)

- کسانی که پناهنده سیاسی می باشند و به جرم فرار از عراق دستگیر می شدند در مدت اسارتشان در زندانهای عراق مورد توهین و اذیت قرار می گیرند و حتی غذا به آنها داده نمی شود مگر اینکه خود اسیران پول غذا را بپردازند.

- پناهندگان سیاسی ایرانی در عراق هیچگونه حمایت مالی از جانب UN عراق نمی شوند.

- کلا UN عراق بعلت داشتن اشتغالات دیگرمانند کردهای پناهنده اجتماعی ایرانی و مسائل دیگر کمترین سرعت را در رسیدگی رانسبت به پناهندگان سیاسی دارد چنانکه حتی بعد از ۱۳الی ۴ ماه پرونده

عراقی مورد تجاوز و فروش قرار گرفته اند که در حال حاضر از آن کشور خارج شده اند و در سوئد پناهنده می باشند (نامهای کوچکشان روناک و صفورا می باشد.)

- یکبار من و دوستم معصومه نظری نسب توسط چند مرد دستگیر شدیم و آنان قصد دیدن ما را توسط ماشین قرمز رنگی داشتند که ما توانستیم از دست آنان فرار کنیم. (UN عراق در جریان این موضوع می باشد.)

- زمانی که ما در هتل الخضراء در رمادیه سکونت داشتیم نیمه شب تعدادی قصد ورود به اتاقمان را داشتند که با بیدار بودن ما و روشن شدن چراغ آنان فرار کردند.

- چندین بار توسط مردان کتک خورده و یا مورد توهین قرار گرفته ایم.

- عملا برای زنان در این شهر امکان کار وجود ندارد.

- بعلت عدم حل مشکلات نکر شده بطور ویژه و سریع تعدادی چند اقدام به ازدواج سریع نموده اند ولی زنان مجردی که قصد ازدواج ندارند و پرونده شان بعنوان پناهنده سیاسی توسط UN بغداد اوکی شده به همین علت (ازدواج) و نیز دلایل غیر قابل قبول را کد مانده و به ژنو ارسال نشده.

«اسامی تعدادی از زنان مجرد همراه با عکس آنها برایتان ضمیمه می شود. در این قسمت بعلت نداشتن عکس از روح انگیز فزون توضیحی از وضعیت وی را می نویسم»:

- روح انگیز فزون پناهنده سیاسی سوئد است و فرزندش نیز در این کشور بدنیاء آمده.

«مشکلات و فشارهای مالی»

- حمایت مالی که توسط دولت عراق انجام می گیرد بطور ماهانه نفری ۴۰ دینار می باشد. گرانی و تورم و کمبود در این کشور فراوان می باشد. بطور مثال گوشت کیلویی ۱۲ دینار است.

- بعلت نیاز مالی و نیازهای اولیه (غذایی) خانواده ها مجبور به فروش حتی اسباب بازی کودکانشان میشوند.

- در بین پناهندگان سوء تغذیه روز بروز شدت می یابد، بویژه بین کودکان و زنان حامله.

- پناهندگان بطور واقعی مورد حمایت درمانی و بهداشتی نیستند.

- امکان کار و یا محل زندگی مناسب برای آنان وجود ندارد.

این میان موضوعی به نام تهدید به قتل شدن توسط فرد نیست، بلکه توسط سازمانی است که اینان از آنها دستور می گیرند.

- سازمان مجاهدین از اکثر کسانی که از آنان جدا شده اند امضاء حکم اعدام را گرفته اند و حتی در دادگاههایشان که در درون سازمان تشکیل داده اند آنان را محکوم به اعدام کرده اند.

- اخیرا چندین مورد مرگ مشکوک در داخل سازمان اتفاق افتاده و این نشان دهنده عملی نمودن حکم اعدام می باشد. (در صورت نیاز اسامی افرادی که مرگشان مشکوک است، برایتان معرفی می شود.)

- تعدادی از افراد که قصد جدانشدن از سازمان مجاهدین را دارند در بازداشت بسر می برند و در مکانهای مختلف نگهداری می شوند. یکی از این مکانها ساختمانی است در بغداد که نگهبانی و زندانبانی داخل آن با

مجاهدین و نگهبانی بیرون توسط مأمورین امنیتی عراق می باشد. در این ساختمان افرادی که زندانی می باشند توسط مجاهدین و مأمورین عراقی تهدیدات فراوان شده اند که یکی از آنها موفق به فرار شده و در حال حاضر در شهر رمادیه می باشد. وی پناهنده سیاسی فرانسه می باشد و به احتمال قوی UN بغداد در جریان این موضوع می باشد. (نام اصلی این فرد رضا جعفری می باشد.)

- تاکنون پناهندگان سیاسی ایرانی مستقر در شهر رمادیه ۲ بار تهدید به اخراج از این شهر و دستگیر شدن، شده اند و در هر ۲ بار آنان وارد خانه های پناهندگان شده اند.

- اخیرا در داخل خاک عراق يك خانواده پناهنده سیاسی توسط پلیس به گلوله بسته شدند و پدر و فرزند ۸ ماهه وی زخمی شد. (بعلت مشکلات فراوان متوجه پناهندگان آنان قصد فرار از عراق را داشتند.)

«مشکلات و تهدیدات ویژه زنان مجرد»
- تعدادی از زنان مجرد توسط هواداران سازمان مجاهدین تهدید به قتل شدند (UN عراق در جریان این موضوع می باشد.)

- کلا مستولین و مأمورین و نظامیان عراقی بدنیال سوء استفاده های اخلاقی از زنان مجرد هستند و در این زمینه مشکلات فراوان نسبت به آنان ایجاد می کنند، قبلا نیز ۲ دختر ایرانی که پناهنده سیاسی بودند و از مجاهدین جدا شده بودند، توسط نظامیان

پناهندگان در کلیت و بطور عام بدون مطالعه مانده و به جریان نیفتاده است.

UN- بغداد تعدادی از پرونده های بررسی شده و مورد قبول واقع شده را به ژنو ارسال نمی کند. بعنوان مثال پرونده معصومه نظری نسب که تقاضای پناهندگی سیاسی را داشته توسط UN بغداد، حدود ۲ ماه قبل OK (اوکی) شده ولی این پرونده تا هفته قبل به ژنو ارسال نشده بود.

پناهندگان سیاسی ایرانی در عراق، از سازمان ملل و شما تقاضای انتقال آنان به کشوری دیگر یعنی غیر از عراق را دارم تا اینکه جریان قانونی و اداری پناهندگی و انتقالشان به کشورها حل شود.

«در پایان فتوکپی نامه رئیس UN عراق به پناهندگان سیاسی (زنان مجرد) را برایتان ارسال می کنم، ما زنان مجرد (من و دوستانم) برای خروج سریع از این کشور و بطور ویژه، بمدت ۸ روز دست به اعتصاب غذا

مقاضی پناهندگی»

۱- عفت گوهری تاریخ تولد: ۱۳۲۷
محل تولد: خرم آباد وضعیت تاهل: متاهل
نام همسر: حمید آقایی میزان تحصیلات:
لیسانس روانشناسی

۲- حمید آقایی تاریخ تولد: ۱۳۳۵
وضعیت تاهل: متاهل نام همسر: عفت
گوهری میزان تحصیلات: لیسانس.....

۳- جعفر فرهنگی خسروآبادی و
همسرش ناهید نوذری
(و ۲ فرزندشان)

۴- هدایت
بخشایش و همسرش
اعظم یابوری (و یک
فرزندشان)

۵- جعفر عباس
زاده و همسرش منیژه
تکری (و ۲ فرزندشان)

۶- صمد نویری
و همسرش فریده
دارابی

۷- گرجی
اصغرزاده و همسرش
محمد توفیق اسدی (و
فرزندشان)

«اسامی تعدادی
از پناهندگان دارای
پاسپورت و اقامت و
پناهندگی فرانسه»

۱- عالیہ رعیت پرورتلوکی شماره
پاسپورت ۶۶-۸۶
۲- مہری حبیبی (فرزند عالیہ رعیت
پرورتلوکی) شماره پاسپورت ۶۵-۸۶ یا ۶۷-۸۶
۳- محمد حسن کامیلی فرد شماره
پاسپورت ۱۹۱۲-۸۸۵ اعتبار کارت اقامت
۹۶/۵/۲۶
۴- رویا کامیلی فرد شماره پاسپورت
۱۹۱۱-۸۸۴ اعتبار کارت اقامت ۹۶/۵/۲۶
۵- فریده کامیلی فرد شماره
پاسپورت ۱۹۱۰-۸۸۳

To: Ms Massozeh Nazafi Nasab and friends

I have received your letters dated 1 August, and am aware of your present situation. Like my colleagues have already told you, we will assess your situation, but we are unable to do so, as long as you are on hunger-strike. Since you are all single women, it should be possible for our office to assess your cases without much further delay. The office is, however, not responsible for your security in Iraq. Only the government can assume this responsibility.

Please also consider that any potential resettlement country will be likely to react quite negatively to the fact that already in Iraq you undertook a hungerstrike. This kind of action may even make it difficult for those of you who have previously lived in a third country to be able to return there, unless your previous residence is still valid.

Please rest assured that once the situation permits, we will assess your situation and present it to our headquarters, which will have to make a further determination and action regarding each one of your cases.

Best regards,
Staffan Bodemar
Chief of Mission
UNHCR, Iraq

پاسخ نماینده سازمان ملل در عراق به عده ای از کسانی که عملاً زندانی سازمان مجاهدین هستند

زدم و بنا بر احترام به تقاضای آقای استیفی بودیمار رئیس UN در عراق اعتصابمان را شکستیم، همانطور که در نامه نکر شده آقای بودیمار قول رسیدگی سریع به پرونده و مشکلاتمان را دادند، در حالیکه بعثت عدم حل سریع و ویژه مسائل زنان مجرد و خروجشان از عراق تاکنون یک نفر اقدام به فرار کرده (فرار از عراق)، ۲ زن مجرد اقدام به ازدواج نموده اند، و باقی افراد با مشکلات فراوان و در عراق در انتظار اقدامات حقوق بشر و انسانهای بشر دوست می باشند.»

-کلا ایرانیانی که بعنوان پناهنده از طرف UN شناخته شده اند و ورودشان به کشورهای تایید شده آزاد می باشد، بعثت عدم حل مشکلات ویزای خروج و ویزای اردن انتقالشان بطور سیستماتیک و جمعی امکان پذیر نیست. (ایرانیان علاوه بر مشکل دولت عراق در حین خروج از مرز اردن مشکل دیگری از جانب دولت اردن دارند به این نحو که علاوه بر ویزای اردن نیاز به موافقت دولت اردن دارند.)

«اسامی و مشخصات تعدادی از افراد

با توجه به موارد فراوان مشکلات